

[شرط چهارم (از غیر مأکول اللحم نبودن) 1](#_Toc1482051)

[بحث پایانی در ادامه بحث از لباس مشکوک 1](#_Toc1482052)

[استصحاب عدم أزلی 1](#_Toc1482053)

[نظر مرحوم نائینی 2](#_Toc1482054)

[نظر مرحوم امام 3](#_Toc1482055)

[مناقشه در کلام مرحوم امام 4](#_Toc1482056)

[نظر مرحوم خویی (و مناقشه در کلام مرحوم نائینی) 4](#_Toc1482057)

[نظر استاد 6](#_Toc1482058)

[تفصیل بین عناوین ذاتیه و عرضیه 8](#_Toc1482059)

[مناقشه در تفصیل 8](#_Toc1482060)

**موضوع**: شرط چهارم (از غیر مأکول اللحم نبودن) /شرائط لباس مصلی /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

به پایان بحث از لباس مشکوک رسیدیم و در انتهای این بحث دو بحث اصولی علما مطرح کرده اند که استاد نیز به تبع ذکر کردند. مطلب أول بحث از استصحاب عدم أزلی بود که تفصیل مرحوم نائینی بیان شد.

# شرط چهارم (از غیر مأکول اللحم نبودن)

## بحث پایانی در ادامه بحث از لباس مشکوک

در پایان بحث از لباس مشکوک بنا شد از دو مطلب اصولی بحث شود: أول بحث از استصحاب عدم أزلی و دیگری جریان برائت در شبهات موضوعیه بود.

## استصحاب عدم أزلی

راجع به استصحاب عدم أزلی بسیاری از بزرگان مثل مرحوم شیخ انصاری و صاحب کفایه این استصحاب را اجرا کرده اند. و اولین کسی که به استصحاب عدم أزلی تمسّک کرده است شهید أول است که در بحث خنثی فرموده است استصحاب می کنیم که خنثی زن و جنس انثی نیست و این استصحاب، استصحاب عدم أزلی است زیرا خنثی از بدو تکوّن عرفاً فی علم الله یا مرد است و یا زن است و لذا باید بگوییم هنگامی که خنثی خلق نشده بود زن نبود که استصحاب عدم أزلی خواهد شد.

### نظر مرحوم نائینی

مرحوم نائینی در جریان استصحاب عدم أزلی تفصیل داد که گاهی عدم محمولی یا وجود محمولی موضوع أثر شرعی است که استصحاب عدم أزلی جاری است ولی اگر عدم نعتی یا وجود نعتی موضوع أثر شرعی باشد استصحاب عدم أزلی جاری نیست و ما این مطلب را در مثالی عرفی بیان کردیم که گاهی گفته می شود «اذا وجد الحجر و لم یوجد سواده فتصدّق» و به این مثال عدم محمولی گفته می شود و گاهی گفته می شود «اذا وجد الحجر و لم یکن أسود» به نحو لیس ناقصه که مرحوم نائینی فرموده است عدم نعتی است؛ استصحاب عدم أزلی برای مثال أول جاری می شود و می توان گفت یک زمانی که سنگ نبود سیاهی آن هم نبود و الآن هم سیاهی آن نیست و جزء الموضوع ثابت می شود ولی در مثال دوم استصحاب عدم أزلی جاری نمی شود زیرا نمی توان گفت یک زمانی که نبود سیاه نبود زیرا لیس ناقصه بدون وجود موضوع غلط است و غلط است گفته شود «این سنگ هنگامی که نبود سیاه نبود» و عرف می گوید این سنگ در آن زمان أصلاً نبود که بخواهد سیاه باشد یا نباشد.

البته مرحوم نائینی به این مطلب اکتفا نکرده است و فرموده است حتّی اگر در خطاب شارع عدم محمولی أخذ شود برهان اقامه می کنیم که عدم نعتی هم أخذ شده است و ایشان این مطلب را استطراداً بیان کرده است و ما نیز استطراداً بیان می کنیم ولی فعلاً محل نظر ما نیست؛

ایشان فرموده اند اگر شارع بگوید «اذا وجد الحجر و لم یوجد سواده فتصدق»؛ جزء أول موضوع یعنی «اذا وجد الحجر» نسبت به قید «و لم یکن أسود» که لیس ناقصه و عدم نعتی است، مهمل است یا مطلق است یا مقیّد است؛ اهمال در مقام ثبوت غیر معقول است و اطلاق هم موجب تهافت است زیرا وقتی گفته شود «اذا وجد الحجر سواء کان أسود أو لم یکن أسود» و جزء دیگر «و لم یوجد سواده» بشود تهافت رخ می دهد زیرا ابتدا می گویید اگر سنگ موجود شود چه سیاه باشد چه سیاه نباشد و بعد می گویید و سیاهی نداشته باشد و لذا متعیّن می شود که «اذا وجد الحجر» ثبوتاً مقیّد به «و لم یکن أسود» است ولی آن را نگفته اند و «و لم یوجد سواده» را بیان کرده اند ولی «و لم یکن أسود» باید أخذ شود و وقتی این قید باید أخذ شود استصحاب عدم کونه أسود استصحاب عدم أزلی می شود و در لیس ناقصه جاری نیست.

این مطلب واقعاً عجیب است زیرا جزء أول موضوع نه مطلق لحاظی است و نه مقیّد لحاظی است بلکه اطلاق ذاتی دارد یعنی هیچ قیدی در جزء أول موضوع أخذ نشده است و اطلاق ذاتی که با جزء دوم موضوع «و لم یوجد سواده» تقیید می خورد محال نیست و شارع لازم نیست تمام عناوین را در موضوع خطاب خود لحاظ کند مثلاً شارع می گوید «نماز رو به قبله واجب است»؛ آیا لازم است بگوید «نماز روبه قبله مقیّد به این است که پشت به قبله نباشد، پشت به ستاره کذا نباشد، زیر آسمان باشد و أمثال ذلک»؟! بلکه شارع باید موضوع کامل خود را ملاحظه کند و حکم را برای آن جعل کند و طبعاً اهمال غیر معقول است یعنی معقول نیست که مولا بگوید من نمی دانم حکم را برای چه چیزی جعل کرده ام و لکن مولا جاهل به کیفیّت جعل نیست و می داند که ذات وجود حجر را بدون قید زائد و بدون لحاظ اطلاق أخذ کرده است و جزء دیگر آن عدم وجود سواد حجر است و طبعاً این موضوع مرکّب بر سنگی که سیاه نیست منطبق می شود ولی به هر حال عنوان «و لم یکن أسود» در آن لحاظ نشده است. لازمه فرمایش مرحوم نائینی این است که هر موضوعی نسبت به ملازمات خودش مقیّد باشد مثلاً در مورد «اکرم زیداً» باید لحاظ شود که زید عمرو نیست و بکر نیست و خالد نیست؛ نیازی به گفتن این ها نیست و این گونه نیست که حتماً بگوییم زید نسبت به این که عمر باشد یا نباشد اطلاق دارد یا مهمل است یا مقیّد است تا بعد بگوییم اهمال غیر معقول است و اطلاق هم تهافت است پس باید بگوییم خطاب ثبوتا مقیّد است «اکرم زیداً و لیس عمراً و لیس بکرا و لیس خالدا» این ها گفتن ندارد و لذا در موضوع خطاب أخذ نمی شود. و اگر از مولا پرسیده شود که موضوع شما در «اذا وجد الحجر و لم یوجد سواده فتصدق» چیست می گوید موضوع مرکب من «اذا وجد الحجر و لم یوجد سواده» است و من مولا در موضوع خود «و لم یکن أسود» را أخذ نمی کنم بلکه تنها این دو جزء مرکب را أخذ می کنیم و در فرض وجود این دو جزء مرکب تصدق را واجب می کنم و طبعاً این موضوع مرکب صادق نیست مگر بر حجری که أسود نباشد نه این که عنوان «و لم یکن أسود» را در موضوع أخذ کرده باشد که أخذ آن لغو است.

در مقابل این تفصیل مرحوم نائینی که بین عدم محمولی و عدم نعتی تفصیل دادند دو بیان وجود دارد؛

### نظر مرحوم امام

**بیان أول بیان امام قدس سره است که فرموده اند**: استصحاب عدم أزلی چه در عدم محمولی و چه در عدم نعتی غلط است زیرا این که این سنگ یک زمانی سیاه نبود و این سنگ یک زمانی سیاهیش نبود که یک میلیون سال قبل است که این سنگی در کار نبود و أصلاً حازیّتی نبود و لذا غلط محض است گفته شود یک میلیون سال قبل که این سنگ وجود نداشت سیاه نبود یا سیاهی برای آن وجود نداشت و این کلام کاذب است زیرا قبل از وجود ماهیت وجود ندارد و معدوم مطلق است و نمی توان به چیزی اشاره کرد و این سنگ قبل از وجودش این سنگ نیست و این اشاره از مخترعات و توهّمات ذهن است. و تعبیر ایشان این است که أصلاً در یک میلیون سال قبل نه هذا الحجری بود و نه انتساب هذا الحجر به سواد یا سلب انتساب هذا الحجر به سواد بود.

#### مناقشه در کلام مرحوم امام

**این فرمایش امام قدس سره اشکال دارد**: زیرا الآن این حجر وجود دارد؛ آیا غلط است گفته شود این سنگ یک زمانی یعنی یک میلیون سال قبل سیاهیش نبود؟ و همان طور که گفته می شود این سنگ یک میلیون سال قبل نبود در مورد سیاهی هم می گوییم سواد این حجر یک میلیون سال قبل نبود.

### نظر مرحوم خویی (و مناقشه در کلام مرحوم نائینی)

**بیان دوم بیان مرحوم خویی است که فرموده اند:** اگر شارع بگوید «اذا وجد الحجر و لم یوجد له سواد» یا بگوید «و لم یکن أسود» در هر دو فرض استصحاب عدم أزلی جاری است؛

ایشان در همان فرضی که مرحوم نائینی قبول ندارند یعنی در «اذا وجد الحجر و لم یکن أسود» صحبت می کنند و ایشان قانونی بیان کرده است که مفاد هر موضوع مرکبی أخذ واقع الجزئین است و مفادش اتصاف أحدهما بالآخر نیست مثلاً در مثال «اکرم العالم العادل» ظاهرش این است که «اذا وجد شخص و کان عالماً و کان عادلا فأکرمه» یعنی واقع الجزئین موضوع باشد ولی اتصاف علم به عدالت لازم نیست زیرا در واقع هم علم به عدالت متصف نمی شود بلکه دو عرض برای یک جوهر اند و یکی از دو عرض به دیگری متصف نمی شود. اگر این زید زمانی که در روستا بود عادل بود و با آمدن به دانشگاه عالم می شود ولی شک کنیم که آیا عدالت او باقی است یا نه؛ استصحاب عدالت جاری می شود و بالوجدان هم عالم است و موضوع ثابت می شود. و این که بگوییم استصحاب عدالت اتصاف علم به عدالت را ثابت نمی کند (و یا به تعبیر امام ره که در جایی از تهذیب ذکر کرده اند اتصاف عالم به عدالت ثابت نمی شود) ضرری نمی زند زیرا اتصاف خلاف أخذ دو عرض در موضوع است که نشان می دهد واقع دو عرض أخذ شده است و تنها در جایی اتصاف أخذ شده باشد که جوهر و عرض آن جوهر باشد زیرا عرض جوهر وصف جوهر است و لذا طبیعی است که اتصاف جوهر به عرض أخذ شود: مثلاً وقتی گفته می شود «اذا کان زید عادلا فصل خلفه» که در این مثال طبیعی عدالت موضوع نیست بلکه عدالت بما هو نعت لزید موضوع است و لذا از آن تعبیر به وجود نعتی می کنند و لذا ایشان فرموده اند اگر قبلاً در این منزل عدالت در ضمن یک انسانی وجود داشت و استصحاب می گوید هنوز هم عدالت در این منزل وجود دارد و می بینیم که در این منزل غیر از زید کس دیگری وجود ندارد که در اینجا با استصحاب طبیعی عدالت، عدالت زید اثبات نمی شود.

و اگر موضوع مرکب از دو جوهر باشد یا مرکب از دو عرض باشد یا مرکب از یک جوهر و عدم عرض باشد ملتزم می شویم که اتصاف أخذ نشده است زیرا در صورت سوم نیز عدم عرض نیاز به وجود موضوع ندارد و عدم، نعت نیست بلکه وجود نعت است و اگر مولا بگوید «اذا وجد الحجر و لم یکن أسود» واقع الأمرین موضوع است یعنی حجر موجود باشد و سیاهی او موجود نباشد و موجود نبودن سیاهی حجر نیازی به وجود حجر ندارد و عدم سیاهی نیاز به وجود جوهر ندارد بلکه تنها وجود سیاهی نیاز به وجود جوهر و حجر دارد و لذا «عدم سواد هذا الحجر» و نیز «عدم کونه أسود» که همان معنای «عدم سواد هذا الحجر» را دارد و معنای دیگری ندارد، حالت سابقه متیقّنه به نحو سالبه به انتفای موضوع دارد. «اذا وجد الحجر و لم یکن أسود» هیچ ظهوری در اتصاف حجر بأنه لیس بأسود ندارد زیرا محل متصف به عدم عرض نمی شود و اتصاف به عدم نیست بلکه سلب اتصاف است یعنی معنای این جمله این نیست که «اذا وجد الحجر و اتصف بأنه لیس بأسود» بلکه معنای این جمله این است که «اذا وجد الحجر و لم یتصف بأنه أسود»؛ و لذا گفته می شود این سنگ هنگامی که نبود متصف بود به این که أسود نبود یا متصف نبود و ارتفاع نقیضین هم ممکن نیست و لذا یک میلیون سال قبل بالوجدان این سنگ متصف به سیاهی نبود.

بله ظهور انصرافی سالبه محصله در سالبه به انتفای محمول ظهور عرفی است و ظهور عرفی این که گفته شود «لیس الحجر بأسود» این است که حجر وجود دارد و سیاه نیست ولی ما در قضیه مستصحبه به دنبال ظهور نیستیم بلکه به دنبال تشکیل قضیه متیقیه و مشکوکه هستیم و کبرای لاتنقض الیقین بالشک در آن تطبیق می کنیم و می گویم بالوجدان یک میلیون سال قبل که این سنگ نبود سیاه نبود کما این که سفید نبود چون نبود یعنی غلط نیست گفته شود یک میلیون سال قبل این سنگ سیاه نبود و سفید نبود و هیچ رنگی نداشت چون خودش نبود و این که این جمله مغلوط است انکار وجدان است زیرا این جمله قطعاً صحیح است و لذا مرحوم خویی فرموده اند استصحاب می کنیم که الآن هم که سنگ موجود شده است سیاه نیست. بله این که شارع بیان کرد «اذا لم یکن الحجر أسود فتصدق» ظاهرش این است که موضوع حجر باید موجود باشد و سالبه به انتفای محمول باشد ولی معنایش این است که موضوع مرکب از دو جزء است «وجود حجر، و عدم کونه أسود» و وجود حجر بالوجدان هست و عدم کون الحجر بالاستصحاب هست و لاتنقض الیقین بالشک این استصحاب را اثبات می کند و حکم آن را بار می کنیم.

### نظر استاد

به نظر ما بیان مرحوم خویی فنی است و واقعاً سالبه محصله نفی اتصاف است و عدم اتصاف است و اتصاف به عدم نیست و ایشان درست می گوید ولی اختلاف ما با مرحوم خویی این است که آیا سالبه به انتفای محمول که ظاهر سالبه محصله است مرکب از دو جزء است و یک جزئش وجود موضوع و جزء دیگر انتفای محمول است یا به نظر عرفی یک قضیه بسیطه است و مباین با سالبه به انتفای موضوع است و ما سالبه به انتفای موضوع را صحیح می دانیم ولی آیا تقابلش با سالبه به انتفای محمول تقابل تباین است یا تقابل أقل و أکثر است و اختلاف این است: مرحوم خویی فرموده است سالبه به انتفای محمول همان سالبه به انتفای موضوع است منتها در کنار آن وجود موضوع را لحاظ کرده ایم و وقتی وجود موضوع بالوجدان بود استصحاب سالبه محصله که حالت سابقه اش به انتفای موضوع است اثبات می کند که هنوز هم سالبه محصله است. ولی ما می گوییم از نظر عرف یا جزماً یا احتمالاً سالبه به انتفای محمول یک مفاد بسیط دارد مثل «أعمی» که مفادش بسیط است و مرکب نیست از این که «شی ای قابل بصر باشد و بصر نداشته باشد» بلکه از این دو چیز انتزاع می شود و لذا نمی توان راجع به جنین گفت که این جنین الآن بالوجدان قابل بصر است و استصحاب می گوید قبلاً بصر نداشت الآن هم ندارد فهو أعمی. این را نمی توان گفت زیرا از نظر عرف عنوان أعمی بسیط است و با لیس ببصیر تفاوت دارد. و حرف این است که سالبه محصله که ظهورش در سالبه به انتفای محمول است اگر یقیناً یا احتمالا مفادش مفهوم بسیط باشد دیگر بیان مرحوم خویی صحیح نمی شود. ما نمی گوییم که سالبه محصله به انتفای موضوع و سالبه محصله به انتفای محمول، تکویناً از دو عدم مباین با هم حکایت می کنند زیرا ما دو عدم نداریم و «عدم کون الحجر أسود» قبل از وجود حجر و بعد از وجود حجر یکی است أما منافات ندارد که سالبه به انتفای محمول عرفاً یک مفهوم بسیطی است که از وجود موضوع و عدم محمول انتزاع شود و این مفهوم بسیط با یک أمر ترکیبی اثبات نخواهد شد که بگوییم وجود موضوع بالوجدان هست و استصحاب سالبه به انتفای موضوع را نیز جاری می کنیم پس سالبه به انتفای محمول را ثابت می کنیم این شبهه أصل مثبت دارد و مؤید این عرض ما این است که اگر به عرف گفته شود «لاتنقض الیقین بالشک» و من شک دارم این سنگ از بدو تکوّن سیاه بود یا سیاه نبود در ذهنش نمی آید که حالت سابقه عدم سواد را قبل از وجود این سنگ، حالت سابقه متیقّنه قرار دهد و بگوید به لحاظ آن حالت اگر صدقه ندهی نقض یقین به شک کرده ای. ما اصرار نداریم که عرف این را قطعاً نمی گوید ولی می گوییم معلوم نیست عرف این را بگوید و عرف می گوید من کی می دانستم این سنگ سیاه نیست و سیاه نبودن قبل از وجود سنگ را به انتفای موضوع می داند و ظاهر «اذا لم یکن الحجر أسود فتصدق» سالبه به انتفای محمول است و أثر بر سالبه به انتفای محمول بار شده است و لذا استصحاب سالبه به انتفای موضوع فایده ندارد برای این که آثار سالبه به انتفای محمول را بار کنیم. خلاصه این که احتمال عرفی قوی وجود دارد که در این فرض اگر آثار سالبه به انتفای محمول را بار نکنم صدق نکند که نقض یقین به شک کرده ام و لذا بزرگانی مثل آقای بروجردی و مرحوم امام منکر استصحاب عدم أزلی اند. البته عرض ما این است که اگر عدم محمولی بود استصحاب عرفی است یعنی اگر شارع می گفت «اذا وجد الحجر و لم یوجد سواده» یک نظر استقلالی به سواد الحجر می کرد عرف می گفت یک زمانی سیاهی برای این سنگ نبود و آن وقتی که سنگ نبود سیاهی این سنگ هم نبود. و عرض ما در لیس ناقصه است که متفاهم عرفی این است که لیس ناقصه سالبه محصله به انتفای محمول یک معنای بسیط دارد. ما اتصاف به عدم را نمی گوییم بلکه عدم اتصاف مع وجود الموضوع به نحو بسیط را می گوییم و می گوییم به نحو مرکب نیست تا گفته شود وجود موضوع بالوجدان ثابت است و استصحاب عدم کونه أسود ولو به نحو سالبه محصله به انتفای موضوع نیز جاری کنیم و ضم الوجدان به أصل کنیم زیرا معلوم نیست سالبه محصله که ظاهرش در انتفای محمول است مرکب از دو جزء باشد بلکه شاید مثل أعمی باشد که از دو جزء انتزاع می شود یا مثل عنوان «أول الشهر» که انتزاع می شود از این که دیروز ماه رمضان بود و امروز ماه شوال است ولی مفهوم أول مفهوم بسیط است و مرکب از این که دیروز ماه رمضان باشد و امروز ماه شوال باشد نیست تا گفته شود استصحاب می گوید دیروز ماه رمضان بود و بالوجدان امروز هم ماه شوال است پس امروز أول شهر است: این استصحاب أصل مثبت است زیرا عنوان أول الشهر عنوان بسیط است. و این اشکال صغروی نیست زیرا بازگشتش به انکار استصحاب عدم أزلی است و ما می گوییم لیس ناقصه لیس به انتفای محمول است و لیس ناقصه ای که در عدم أزلی استصحاب می شود لیس ناقصه به انتفای موضوع است و شاید عرف این دو را مباین با هم بداند که نتوان از لیس ناقصه به انتفای موضوع، لیس ناقصه به انتفای محمول را نتیجه گرفت نه این که عرف بگوید سالبه محصله به انتفای محمول همان سالبه محصله به انتفای موضوع با اضافه کردن وجود موضوع است که مرکب بشود، و این مطلب شاهدی ندارد.

ما می گوییم اگر «اذا وجد الحجر و لم یوجد سواده» باشد استصحاب عدم أزلی جاری است زیرا در عدم محمولی عرف می گوید سیاهی این سنگ یک میلیون سال قبل نبود. ولی این که این سنگ یک میلیون سال قبل سیاه نبود ظهورش در سالبه محصله به انتفای محمول به نحو مفهوم بسیط است و نگویید استصحاب می کنیم که سیاهی این سنگ یک میلیون سال قبل نبود الآن هم نیست پس این سنگ سیاه نیست؛ زیرا این استصحاب أصل مثبت است و ما این حرف ها را که واسطه خفی است یا واسطه جلیّ است را قبول نداریم.

### تفصیل بین عناوین ذاتیه و عرضیه

راجع به بحث استصحاب در ما نحن فیه یعنی استصحاب عدم کون اللباس متّخذا من حیوان محرم الأکل یک اشکال دیگری نیز وجود دارد که برخی مثل آقای حکیم و آقای صدر با این که استصحاب عدم أزلی را قبول دارند[[1]](#footnote-1) یک اشکال خاصی در مثل استصحاب در لباس مشکوک دارند که استصحاب عدم أزلی در عوارض وجود جاری است مثل سیاه بودن سنگ و قرشی بودن یا قرشی نبودن زن، ولی در عوارض ذاتیه مثل زن بودن و زن نبودن خنثی، این که این پشم پشم روباه نیست، جاری نیست زیرا در عناوین ذاتیه حالت سابقه وجود ندارد مثلاً نمی دانید این حیوان گرگ است یا گوسفند است و هر حیوانی که گرگ نباشد و سگ نباشد و خوک نباشد حلال گوشت است و همچون عمومی داریم؛ برخی می گویند این حیوان وقتی که نبود گرگ نبود و بالوجدان حیوان است و با استصحاب عدم أزلی سگ و خوک و أمثال آن نیست و لذا حلال است. مرحوم صدر و مرحوم حکیم اشکال کرده اند که این حیوان اگر از أزل گرگ بوده است که گرگ بوده است و تنها موجود نشده بود و بعد موجود شده است یعنی ماهیت حیوان عوض نمی شود و اگر ماهیت آن گرگ بوده است از أزل گرگ بوده است. یا مثلاً گاهی نمی دانیم یان رنگ خون است یا رنگ شیمیایی سرخ است که برخی استصحاب می کنند که این رنگ قبل از وجودش خون نبود در حالی که این استصحاب صحیح نیست زیرا اگر این رنگ خون باشد از أزل خون بوده است و تنها موجود نشده بوده است.

#### مناقشه در تفصیل

**مرحوم خویی اشکال خوبی مطرح کرده اند که:** شما بین حمل أولی و حمل شایع خلط کرده اید و ماهیت این حیوان احتمالاً از أزل ماهیت گرگ بوده است ولی این حیوان از أزل احتمالاً مصداق گرگ بوده است صحیح نیست بلکه قطعاً این حیوان از ازل مصداق گرگ نبوده است زیرا حمل شایع فرع بر وجود است و تا قبل از این که این حیوان موجود شود این حیوان مصداق گرگ نبوده است. بله به حمل أولی ممکن است ماهیت این حیوان ماهیت گرگ بوده باشد و موضوع آثار شرعی روی حمل شایع رفته است و رنگ سرخ شاید به حمل أولی از أزل سرخ بوده است یعنی شاید ماهیت آن از أزل ماهیت خون بوده است ولی به حمل شایع موقعی که نبود قطعاً مصداق خون نبود.

و لذا یا استصحاب عدم أزلی را قبول نکنید و یا اگر قبول می کنید بین عناوین ذاتیه که از آن تعبیر به عوارض ماهیت می کنید، و بین عوارض وجود تفصیل ندهید و در عوارض ماهیت نیز اگر به حمل شایع به قبل از وجود نظر کنیم می توانیم مصداق بودن این شیء را از عناوین ذاتیه نفی کنیم.

بحث أول به پایان رسید و در جلسه بعد وارد بحث دوم خواهیم شد.

1. (البته در مقابل هم برخی منکر استصحاب عدم أزلی اند مثل آقای بروجردی و مرحوم امام، و در معاصرین هم اختلاف وجود دارد و آقای زنجانی منکر استصحاب عدم أزلی است و آقای سیستانی طرفدار استصحاب عدم أزلی است.) [↑](#footnote-ref-1)